

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی ، این ره که تو می روی به ترکستان است !

پاسخی به مقاله آرش کمانگر "رهنمایی کی توانی ، ای که خود ره را ندانی"

بخش نخست - بررسی طرح

اعلام طرح "شورای ملی مقاومت ایران" همانگونه که انتظاری رفت در مجموع با سکوت نسبی نیروهای سیاسی ، چه در داخل و چه در خارج کشور مواجه گردید. از سویی خود طرح بقدری چارچوب همکاری را باز گذاشته است که امکان خرده گیری تئوریک به آنرا تقریباً ناممکن گردانیده است ، یعنی ماده دو طرح ، آگاهانه به تمامی موارد اختلاف ممکن ، نقطه پایان نهاده است . در زیر بطور خلاصه به این موارد می پردازم .

۱ - رفرم و انقلاب

مهمترین مورد اختلاف در میان نیروهای سیاسی ایرانی که مسئله هرگونه اتحاد مبارزاتی و یا ائتلاف سیاسی را تا کنون غیرممکن می نمود ، "ماهیت" نیروهای موجود بود . چرا که در گذشته و در شرایطی که چشم انداز سرنوشتی وجود نداشت ، اساساً هرگونه نزدیکی نیروهای انقلابی به رفرمیستها نه به لحاظ تئوریک توجیه پذیر و نه به لحاظ عملی امکان پذیر بود . صرف نظر از آنکه جریانات سیاسی رفرمیست بیش از آنکه خواهان رفرم در رژیم جمهوری اسلامی باشند ، بدنبال استحاله جنایتکاران حاکم بوده اند . شرایط موجود و ماهیت دشمن عملاً به این دوگانگی پایان داده و راه را برای نزدیکی نیروهای مذکور باز نموده است. دلیل آنهم همانطور که در گذشته هم اشاره کرده ام ، ریشه در این واقعیت دارد که :

هرگونه رفرم در شرایط کنونی از کنال سرنوشتی رژیم " جمهوری اسلامی " می گذرد .

۲ - نبرد قهرآمیز ، مبارزه مسالمت آمیز

مورد دیگری که هرگونه نزدیکی را نامیسر می ساخت اسلوبهای مبارزاتی بود. بدین معنی که بدلیل واقعی بودن سرکوب مطلق و ناممکن بودن هرگونه مبارزه سیاسی ، اصرار بر مسالمت در برابر اعمال قهر عریان از سوی حاکمیت بگونه ای اتو دینامیک ، نیروی سیاسی مربوطه را یا به سازش با رژیم می کشانید و یا در بهترین حالت به انفعال و پاسیویسم دچار می ساخت. در همین رابطه نزدیک شدن "شورای ملی مقاومت" به این قبیل نیروها ، در بدترین حالت ، آلودگی به رژیم جمهوری اسلامی و در بهترین حالت ، رسوخ روحیه انفعال و سازش با ارتجاع در صفوف مقاومت مسلحانه را لاجرم بدنبال داشت .

این تهدید ، دیگر بدلیل وجود "وضعیت انقلابی" در جامعه از سویی و ریختن پشم و پبله ولایت فقیه از سوی دیگر ، موضوعیت ندارد . به عبارت بهتر ریزش مداوم نیرویی رژیم در کنار حضور گسترده و بی گفتگوی عنصر اجتماعی در خیابان و از همه مهمتر وجود یک "گرایش قهرآمیز" افزایش پاینده در درون جامعه ، خود به خود نقش یک "چتر حفاظتی" را برای نیروهای سرنوشتی طلب ایفا می نماید . بدین ترتیب اگر گرایش جامعه به قهر واقعی باشد ، این تنها نیروهای معتقد به مبارزه مسالمت آمیز هستند که با تهدید تجزیه و تلاشی روبرو خواهند بود .

۳ - پیشینه مبارزاتی

مهمترین شاخص ظرفیت بالای فراگیری طرح ، مسئله سابقه نیروهای سیاسی درگیر در صحنه سیاسی ایران می باشد که این به جای خود برای تمامی آنهایی که به تاریخ سیاسی یکصد ساله اخیر ، کم و بیش آشنایی دارند ، در نوع خود بی سابقه است . درهای "جبهه همبستگی ملی" بروی تمامی نیروهای جمهوری خواهی که با التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه و همه جناح ها و دسته بندیهای درونی آن ، برای استقرار یک نظام سیاسی دمکراتیک و مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت مبارزه می کنند ، باز است . به هنگام ورود به جبهه از کسی تقاضای ارائه یک "سابقه پاک" نمی گردد ، خط قرمز تنها "تبلیغ به سود حاکمیت آخوندی و هر یک از جناح های آن و مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها" در حال می باشد . قضاوت در مورد پیشینه افراد و جریانات سیاسی نه امر یک جبهه سیاسی که وظیفه قوه قضاییه مستقل یک نظام دمکراتیک می باشد .

۴ - مسئله هژمونی

مقوله رهبری ، پیوسته در تمامی بیست و چند سال اخیر بزرگترین مشغله ذهنی اپوزیسیون ایرانی از چپ سنتی گرفته تا راست وابسته به آمریکا را تشکیل داده است. شکست پروژه های رنگارنگ آلترناتیو سازیهای استعماری نیز بیش از هر چیز ریشه در همین مشکل داشته و دارد . تلاش جدی آمریکا در سال ۱۳۶۲ با هدف علم کردن یک آلترناتیو استعماری با شرکت امینی - بختیار - آریانا ، در تقابل با "شورای ملی مقاومت" و سازماندهی بال نظامی آن در مرز ایران و در خاک ترکیه توسط سرتیپ ساواک "معین زاده" ، تحت عنوان پرطمطراق ارتش رهاییبخش ! ایران "آرا" ، جدای بیعرضگی ذاتی پس مانده های ساواک شاه ، بهمین دلیل با شکستی مقتضحانه روبرو گردید . آری ، این میکرب "خود رهبرینی" همواره سلامت اپوزیسیون ایرانی را تهدید کرده است .

برای هرکس که از حداقل واقع بینی سیاسی برخوردار باشد بدیهی است که هژمونی بدون تعارف در صحنه عمل و نه با ادعا و قیام و قعود حاصل می گردد. یعنی به عبارت ساده تر نهایتاً آن نیرویی در پروسه قیام بطور خودکار هژمونی را بدست می گیرد که موفق شده باشد، بیشترین نیرو را گرد آورده و بهترین سازماندهی را ارائه داده و مناسبترین شعار را برگزیده باشد. شرط عضویت در "جبهه همبستگی ملی" نه پذیرش رهبری فلان فرد و سازمان سیاسی که التزام به ماده ۲ طرح اعلام شده توسط "شورای ملی مقاومت ایران" است.

وضعیت انقلابی

بررسی عمقی این طرح، بدون شناخت درست موقعیت انقلابی جامعه و مجموعه معادلات حاکم بر مجاهدین و شورا، تحلیلی است انتزاعی و بنابراین غیرواقعی! به همین جهت تمامی تحلیل هایی که به بررسی طرح، مستقل از شرایط به شدت متحول داخل می پردازند، نهایتاً ضعف مجاهدین و انزوای داخلی و بین المللی شورا را نتیجه می گیرند. بلاهت نهفته در این تحلیل را در بخش دوم مقاله و در پرداختن به مقاله "آرش کمانگر" آشکار خواهم کرد. در این بخش ابتدا تحلیل خود را بیان می کنم.

اگر تحلیل مبتنی بر قرار داشتن جامعه در یک وضعیت انقلابی را بپذیریم، آنگاه توجه به مختصات و رعایت الزامات تطبیق فعال با این وضعیت، برای ما جنبه حیاتی دارد. جدای از این اصل کلی که در این وضعیت، بالایی ها نمی توانند حکومت کنند و پایینها هم دیگر نمی خواهند وضع موجود را تحمل کنند، یکی از ویژگی های این مرحله شتاب گرفتن سیر تحولات و متعاقب آن برهم خوردن مداوم صف بندی های سیاسی - اجتماعی است. در این پروسه و در راستای رادیکالیزه تر شدن هر چه بیشتر فضای سیاسی، فعل و انفعالات نیرویی نیز شدت می گیرد. درست در همین شرایط است که درست ترین و اصولی ترین خط و سیاست انقلابی، حرکت در جهت "انزوای حداکثر" راس هرم ارتجاع حاکم و "جذب حداکثر" نیروهای بدنه دشمن به صفوف انقلاب می باشد. بنابراین در یک رویکرد منطقی، ماکزیم منزوی کردن دشمن، انرژی سکه تلاش در جهت استفاده از "حداکثر پتانسیل انقلابی و ترقیخواهانه جامعه" و بالطبع نیروهای سیاسی آن می باشد.

با عطف به مسائل بالا، برخلاف تصور بسیاری از نیروهای سیاسی مقیم خارج از کشور، سمت و سوی "جبهه همبستگی ملی" بیش از آنکه رو به خارج داشته باشد، متوجه داخل کشور بوده و ظرف تشکیلاتی مناسب برای تشکلهای رادیکال دانشجویی، اتحادیه های سرخ کارگری، انجمنهای گوناگون معلمین، زنان، جوانان و خلاصه مشارکت گروه های سیاسی تازه شکل گرفته بی شناسنامه! ولی درگیر در صحنه واقعی سیاست و نه بر روی صفحات اینترنتی و می باشد. اینها مسائلی نیستند که از موضع ضعف بتوان کمر به حل و فصل آنها بست. بقول رفیق "مهدی سامع" اگر مجاهدین و شورا در موضع ضعف بودند، فقط اعلام این طرح می توانست منجر به تلاشی شورا گردد. آری این را تنها کسی می فهمد که خود برای یکبار هم که شده تجربه یک ائتلاف سیاسی را در هر بعدی از آن پشت سر داشته باشد.

پایان بخش اول، ۱۰ آذر ۱۳۸۱

از عقب نشینی بدامن توده ها! تا بی عملی مفرط در دیار فرنگ

پاسخی به مقاله آرش کمانگر "رهنمایی کی توانی، ای که خود ره را ندانی"

بخش دوم - واکنش ها

در بخش اول مقاله به دونکته اشاره کرده بودم که در اینجا تلاش می کنم کمی آنها را بازکنم. نکته اول سکوت نسبی نیروهای سیاسی در داخل و خارج کشور و نکته دیگر، رو به ایران بودن سمت و سوی طرح جبهه و مخاطبان اصلی آن بود. این سکوت نسبی اما، همانطور که اضافه کرده بودم قابل انتظار بود! به دو دلیل، یکی غیر قابل انتظار بودن ارائه چنین طرحی از جانب مجاهدین و دیگری، پیشینه تنظیم رابطه مجاهدین با نیروهای سیاسی خارج شورا.

تا مقطع ارائه طرح شورا، ارتباط با مجاهدین، اساسا در چارچوب شورا و یا در موضع هواداری و حمایت از آن امکان پذیر بود. تنظیم رابطه در میان نیروهای جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران بر دو مؤلفه بی اعتمادی و نبود دیالوگ استوار بوده و هست. بسیاری از جریانات سیاسی اصلا باور ندارند که مجاهدین در این راستا حاضر به یک مایه گذاری جدی هستند! علت این ناپاوری جدای از پیشینه تنظیم رابطه مجاهدین با دیگر نیروها در گذشته های نه چندان دور، اساسا ریشه در تحلیلی دارد که دلایل ارائه طرح شورا را صرفا در بن بست مجاهدین به لحاظ سیاسی و فشارهای طاقت فرسای بین المللی و منطقه ای بر روی آنان و نه در ضرورت حیاتی شکل گیری چنین جبهه ای در شرایط فروپاشی بی تردید رژیم جمهوری اسلامی می بیند. ولی گذشته از همه این واقعیات، آنچه که بیش از هر عامل دیگری نقش تعیین کننده در این سیاست سکوت و انتظار دارد، اوضاع بشدت بحرانی منطقه و عراق است. به عبارت دیگر بر اساس برخی تحلیلهای موجود که خود را معمولا در قالب اظهار نظرها و بعضا حتی اظهار نگرانیها در مورد سرنوشت مجاهدین و ارتش آزادیبخش نشان می دهند، امکان سالم بیرون آمدن مجاهدین از میان این اوضاع و احوال در مجموع منتهی! است. بنابراین تا تعیین تکلیف عراق، عاقلانه این است که از دور! به نظاره فعل و انفعالات سیاسی منطقه نشست. حاصل سخن، در اینجا نیز بمانند همه جای دنیای سیاست آنچه که تعیین کننده است طبق معمول اصل طلایی تعادل قوا است. بنابراین انتظار یک برخورد مثبت و سازنده به طرح شورا از سوی جریانات سیاسی شناسنامه دار! ولی در عین حال حسابگر و واقعگرا حداقل پیش از مشخص شدن وضعیت عراق، آب در هاون کوبیدن است.

بررسی مقاله آرش کمانگر

مقاله مشعشعانه آرش کمانگر در این میان بواقع آنچه خوبان همه دارند! با اضافه بسیاری مسائل دیگر! را به تنهایی داراست. این مقاله برآستی که آینه تمام نمای نظرات نه فقط جریان شناسنامه دار! و بسیار فعال و مبارز "راه کارگر" که عصاره قلمی نظریات تمامی طیف پرمدعا و حسابگر و برج عاج نشین می باشد. طیفی که علیرغم روشن بودن دائمی چراغ راهنمای چپشان در تمامی این سالیان سیاه جز به راست نیبچیده اند! طیف بی چهره ای که همواره مدعی نمایندگی توده های محروم و سخنگوی خود خوانده طبقه کارگر بوده ولی نه توده ها از وجود گرانبهایش آگاهند و نه پرولتاریا برای بهره وری از رهبری خردمندان اش آدرسی بجز چند امضای مستعار و تعدادی صندوق پستی در دیار فرنگ، در اختیار دارد. پرولتاریا که سهل است، من آدم سیاسی مستقل هم که می خواهم با آن وارد یک دیالوگ شاید سودمند بشوم، دقیقا نمی دانم که طرف مقابل یک شخصیت حقیقی است یا صرفا یک نام مستعار، به نمایندگی از یک جریان مشخصی اعلام موضع می کند و یا بیانگر نقطه نظرات فرد خود می باشد؟ سمت و سوی فعالیت های سیاسیش سنگین تر کردن کفه چپ در تعادل قوا ی صحنه سیاسی - اجتماعی است یا توجیهی برای نشان دادن مبارزه کردن در راستای ارضای خود؟ با این همه یک چیز را می دانم. ضرورت بی چون چرای دیالوگ میان نیروها در راستای تشکیل جبهه. باری آرش کمانگر چنین می نویسد:

"..... بدین ترتیب "شورای ملی مقاومت" و جریان اصلی آن "سازمان مجاهدین خلق" لافاقل در حرف وبعد از دو دهه مقاومت بالاخره پذیرفته اند که اولاً غیر از خودشان در صفوف نیروهای اپوزیسیون نیز، جمهوریخواه آزادیخواه و مبارزیافت می شوند! ثانیاً اعتقاد یا عدم اعتقاد به مبارزه مسلحانه، خط قرمز "شر و خیر" و رزم و انفعال نیست و معتقدین به اشکال غیر قهرآمیز مبارزه نیز "آدم" هستند!! ثالثاً برخلاف طرح دولت موقت شورای ملی مقاومت که بر استقرار "جمهوری دموکراتیک اسلامی" (که هم رییس جمهور و هم وزاریش از قبل - در تبعید - تعیین شده اند) پای فشرده بود بر "ضرورت جدایی دین از دولت" تاکید می ورزد....."

در بخش دوم مقاله نیز تحلیل خودش را در رابطه با دلایل ارائه طرح شورا اینگونه بیان می کند:

"..... بدین ترتیب مجاهدین در تمام عرصه های داخلی، منطقه ای و بین المللی دچار انزوا و بن بست شده اند، طرح ایجاد "جبهه همبستگی ملی" تلاشی است برای رهایی از این بن بست....."

در پایان نیز موضع غیر رسمی جریان راه کارگر را در غالب یکسری انتظارات متوهمانه و از موضع فروتنانه! قاضی القضاات اپوزیسیون و به نمایندگی از سوی "مردم و نیروهای آزادیخواه و عدالت طلب!" چنین فرموله می کند:

"۱ - شورای ملی مقاومت و همه مصوبات آن را ملغی کنید. ۲ - به انتقاد بی رحمانه از سیاست های ماجراجویانه و ضد دموکراتیک و جدا از مردم خود در دو دهه اخیر همت گمارید. ۳ - دموکراسی، عدالت اجتماعی، آزادی های بی قید و شرط، جامعه و حکومت سکولار، لغو کامل شکنجه و اعدام، برابری جنسی، قومی و را بپذیرید و آن را در عمل نشان دهید ۴ - کلیه زندانیان و ناراضیان را از جهنمی که برایشان در عراق درست کرده اید، نجات دهید و ضمن پوزش خواهی علنی، به حقوق شهروندی و از جمله انتقال آنها به یک کشور امن احترام گذارید - بپذیرید که رژیم جمهوری اسلامی تنها و تنها به دست انقلاب خود مردم زجر کشیده ایران سرنگون شود و حکومت و نظام جایگزین منبث از اراده اکثریت این مردم باشد. تنها و تنها پس از فراهم شدن چنین مقدماتی است که می توان حول یک اتحاد عمل دموکراتیک و همکاری سیاسی پایدار به مجاهدین خلق امید داشت....."

اینها در واقع لب مطلب و چکیده نظرات جریانی است که احساس کرده است شاید فرجه ای برای ارائه متاع حقیرانه اش به بازار سیاست فرارسیده است. از بالا تا پایین شش صفحه را ششصد بار که طی کنی، تنها بویی که به مشام نمی آید، بوی یک مقال احساس مسئولیت در قبال جنبش آزادیخواهانه مردم ایران و شرایط ملتهب و متحول کنونی است! برعکس یک مسئولیت گریزی آشکار در سرتا پای مقاله به چشم می خورد.

به جملات بالا دقت کنید! تازه پس از اقرار مجاهدین به تمامی گناهانشان! و ابراز ندامت از مبارزه مسلحانه و انحلال شورای ملی مقاومت و اعتراف به سرکوب نیروهای خودشان و پوزش خواهی از آنان و "مردم آزادیخواه" و "توده های زجرکشیده"، قاضی القضاات متواضع ما می نویسد "می توان امید داشت که بشود با مجاهدین کاری کرد! نه اینکه کسی خدای نکرده خیال کند که پس از همه این حرفها، جریان فوق دمکراتیک و شناسنامه دار راه کارگر پس از دو دهه عقب نشینی به درون توده های فرنگ و نزدیک به همین مدت زمان، ایجاد و ادامه: "فضای خفه، مسموم و غیرقابل تنفس، اقدامات سرکوبگرانه و استبدادی و عملکردهای ضد دمکراتیک و فوق سانترالیستی در درون تشکیلات و اخراج ها و کناره گیری های مترتب بر آن"

جملات داخل گیومه، بی کم و کاست متعلق به کنگره هفتم راه کارگر می باشند

تصمیم به پیشروی به درون توده ها و تهاجم به ارتجاع هار حاکم گرفته است! نه آنکه کسی فکر کند که پس از پذیرش شرایط آقای کمانگر توسط مجاهدین، نیروهای مجاهدین با پیوستن رزمندگان راه کارگر در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تقویت خواهند شد! نه نه! اشتباه نشود! مجاهدین باید بپذیرند که رژیم جمهوری اسلامی تنها و تنها بدست انقلاب خود مردم زجرکشیده ایران سرنگون شود! یعنی اینکه بفارسی دری، مجاهدین بایستی درب "ارتش آزادیبخش" را هم علاوه بر تعطیل "شورای ملی مقاومت" تخته کرده و نیروی رزمنده شان را هم به دامن توده های اروپا و آمریکا عقب بنشانند! تازه بعد هم فقط می توان امید داشت که! خیلی دلم می خواست نظر "سعید حجاریان" را که خود نیز جزء قربانیان تُرور! به شمار می رود، در این باره بدانم. خودمانیم! با این مواضع و با این سبک برخورد، علیرغم هزار انتقاد بجا و بیجا هم که به مجاهدین وارد باشد، نمی توان به آنان حق! داد که این قبیل محافل و مراکز را "داخل آدم" به حساب نیاورند؟

مصوبات شورای ملی مقاومت ایران

آقای کمانگر ادعا می کند که مصوبات شورا "ضدمکراتیک و ارتجایی" و بشدت با "ابتدایی ترین معیارهای آزادیخواهی، دمکراتیسم و سکولاریسم در تضاد می باشند". و بلافاصله ادامه می دهد: "برای یادآوری! من به برخی از این سیاست ها و مواضع! اشاره می کنم." بعید است که این آقا تفاوت میان "مصوبه" و "سیاست ها و مواضع" را نداند! ولی در هر صورت بد نیست با هم به این مصوبه های "ضد دمکراتیک و ارتجایی" بزم ایشان نگاه بیفکنیم.

اولین مصوبه "شورای ملی مقاومت" شامل اسناد سه گانه و نیز آیین نامه داخلی شورا، حاصل نخستین اجلاس دو ماهه آن در ماه های بهمن و اسفند ۱۳۶۰ می باشد. در این اسناد که حاوی میرترین وظایف شورا و دولت موقت در دوران انتقال قدرت و همینطور اساسنامه شورا بود، از قضا یکی از بی سابقه ترین و دمکراتیک ترین اشکال تقسیم قدرت تصمیم گیری و تضمین حقوق اقلیت، در قالب راه حل معروف به "شش ماه و یک رای" به تصویب اعضای آن زمان شورا می رسد. به این ترتیب که ضمن محدود کردن عمر دولت موقت به شش ماه، تمامی اعضای شورا چه یک فرد تنها و چه سازمان محوری آن بطور مساوی دارای یک حق رای می گردیدند. ضمن آنکه سازمان های عضو نیز جدای از کوچک و بزرگیشان از حق و تو نیز برخوردار بودند. یعنی اینکه فلان سازمان چند نفره نیز امکان بلوکه کردن طرح های مورد قبول جریانات بزرگتری مثل مجاهدین و یا حزب دمکرات و غیره را که با خطوط سیاسی همخوانی نداشته را دارا بوده است. پیشنهاد دهنده کسی نیست جز شخص مسعود رجوی! این از اولین مصوبه "ضد دمکراتیک و ارتجایی" شورا که "در تضاد آشکار با ابتدایی ترین معیارهای آزادیخواهی و دمکراتیسم!!" می باشد.

طرح صلح شورا بر مبنای پذیرش دوباره قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر توسط دولت عراق، که در اسفند ماه ۱۳۶۱ به تصویب اعضای شورا می رسد، یکی دیگر از آن مصوبات "ارتجایی و ضد دمکراتیکی" است که بایستی به خواسته آقای کمانگر ملغی شود! طرح خود مختاری کردستان ایران مصوب ۱۷ آبانماه ۱۳۶۲ نیز جزو همان مصوبات ضد دمکراتیک! شورا است که به صرفه آقای کمانگر نبوده است که مستقیماً آنرا به نقد بکشد! چرا که به هر حال بایستی جوابگوی "حزب دمکرات کردستان" هم که هر از گاهی با "راه کارگر" و در چارچوب آلترناتیو ترقیخواه و دمکراتیک! "اتحاد عمل برای دمکراسی" اطلاعیه مشترک می دهد نیز بود!

طرح جدایی دین از دولت مصوب ۲۱ آبانماه ۱۳۶۴ صراحتاً بر لائیک بودن دولت موقت، علیرغم وجود پسوند اسلامی آن در جزء و نگرش شورا به مقوله دولت و رابطه اش با هر دین و مذهبی در کل، تاکید دارد. بر مبنای این مصوبه بر خلاف سنت معمول، ایران آینده هیچ دین و مذهب رسمی ندارد و قوانینی که ناشی از مرجع قانونگزاری کشور نباشد، هیچ اعتبار و رسمیتی نخواهد داشت و بر جدایی دین از دولت تصریح می شود. بنا بر این برخلاف ادعا و شاید هم تصور آقای کمانگر، نه شورا و نه مجاهدین پس از دو دهه! بالاخره به ضرورت جدایی دین از دولت پی برده اند و نه هیچگاه بر استقرار "جمهوری دمکراتیک اسلامی" پای فشرده بودند.

بسیار بعید می دانم که آقای کمانگر تفاوت فاحش میان "دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی" که یک پدیده موقت با یک عمر مشخص شش ماهه و یک وظیفه معین، یعنی انتقال حاکمیت به مردم پس از تشکیل "مجلس موسسان و قانونگزاری ملی" می باشد را با "جمهوری دمکراتیک اسلامی" که یک نظام نهادینه و دارای یک قانون اساسی تدوین شده می باشد نداند!! اگر نمی داند که جای تاسف بسیار می باشد! ولی اگر می داند، پس چه نامی جز بی صداقتی بر آن می توان گذاشت؟

طرح آزادیها و حقوق زنان مصوب ۲۸ فروردین ۱۳۶۶ یکی دیگر از همان مصوبات ارتجاعی و ضد دموکراتیکی است که به خواسته آقای کمانگر "ملغی باید گردد" در اینجا قصد ورود به جزئیات این طرح ها و بحث راجع به درجه ترقیخواهی و یا ارتجاع آنها را ندارم. چرا که نه مسئله امروز ما و نه موضوع بحث حاضر می باشند. هدف تنها مشخص کردن و نام بردن از مصوباتی است که در مقاله آقای کمانگر بگونه ای هدفدار و فله ای مارک ارتجاعی و ضد دموکراتیک خورده اند. هدف نقد بی رحمانه آن سبک پرخوردها و آن سیاستی است که نقطه حرکت و انگیزه موضع گیری هایش نه از موضع حل معضلات جنبش که بیشتر در راستای منافع و مصالح شخصی و گروهی می باشد.

پاسخ به آقای کمانگر، پاسخ به یک شخص نیست! چرا که او فقط نظرات خودش را بیان نمی کند، نظرات او انعکاس واقعی فضای ناسالم سیاسی موجود با تمامی ویژگیهای آن می باشد. ضد دموکراتیک نامیدن فلان مصوبه در این فضا بیش از آنکه به خود طرح تصویب شده برگردد به واقعیت عدم حضور فرد و جریان اتهام زنده در پروسه تصمیم گیری و تصویب طرح اشاره دارد. تعجبی ندارد که همگی اعضای سابق شورا به هنگام عضویت خود آنرا "تنها آلترناتیو دموکراتیک" می دانند ولی پس از خروج اجباری و یا اختیاری خود به ناگاه به دیکتاتوری مسئول شورا پی می برند و به یکباره شورا برایشان غیر دموکراتیک می شود.

اصل دعوا

با اینهمه اینها همه پوشال های بحث اصلی هستند. اصل قضیه و دعوی اساسی بر سر نفس تعیین دولت توسط مجاهدین و قرار گرفتن شورا در جایگاه پارلمان دوران انتقال است. رفیق ما نیز پس از ارتجاعی خواندن فله ای مصوبات شورایی دلیل نیست که مستقیما و بدون پرداختن به مصوباتی که در بالا برشمردم، بکراست می رود بسراغ سالن بهارستان و "پارلمان در تبعید" و رییس جمهور "منتخب" آن و دولت موقت کذا و کذا! نه اینکه کسی از اساس ضرورت تعیین دولت سایه و یا پارلمان در تبعید توسط اپوزیسیون را رد نماید و یا این مسئله فقط در عصر ما و خاص مجاهدین بوده باشد و یا اعلام صدمه شورا در اینکه در شرایطی که امکان انتخاب آزادانه مردم وجود ندارد، مشروعیت تماما از مقاومت در مقابل سرکوب سرچشمه می گیرد را کسی نشنیده باشد! نه حرف اصلی بر سر این است که آن پارلمان در تبعیدی که من در آن حضور ندارم و آن دولت موقتی که من در آن نفوذ ندارم، از هیچ مشروعیتی برخوردار نیست! این تمام مسئله است.

نظریه بن بست مجاهدین

در بخش اول مقاله در تشریح "موقعیت انقلابی جامعه" به این واقعیت اشاره کرده بودم که تحلیل هایی که بدون توجه به مختصات و الزامات تطبیق فعال با مرحله کنونی، بن بست شورا و انزوای مجاهدین را نتیجه می گیرند، تا چه اندازه انتزاعی و غیر واقعی می باشند. واقعیت این است که فشار بین المللی و تهدیدات منطقه ای بر روی مجاهدین و ارتش آزادیبخش بسیار طاقت فرسا و در عین حال جدی است. منطقی این است که قاعدتا هرنیروی که از یک ساختار قدرت مستحکم به لحاظ درونی برخوردار نباشد، در واکنش نسبت به فشارهای بیرونی، بیشتر به درون پرداخته و سیاست انقباض را در پیش می گیرد. جدای از نمونه های تاریخی در سطح داخلی و بین المللی، خود مجاهدین نیز در جریان جنگ دوم خلیج فارس و قضایای کویت چنین تجربه ای را پشت سر گذاشته اند. برای کسانی که به شرایط حساس و موقعیت خطیر ارتش آزادیبخش و تهدیدات سیاسی و خطرات نظامی و امنیتی آگاهی دارند، مشخص است که شرایط آن زمان نیز اگر حساستر از امروز نبوده باشد، کم خطر تر نبوده است! در آن زمان نه ارتش آزادیبخش طول و عرض امروز را داشت و نه هنوز حتی پروسه تبدیل "ارتش پیاده- مکانیزه" به "ارتش زرهی" نیز به اتمام رسیده بود. خرد و کلان اپوزیسیون هم پشت سر هم در رابطه با "وجه المصالحه" شدن مجاهدین همین گونه که امروز در مورد بن بست مجاهدین تحلیل می کنند، اعلامیه می دادند و تحلیل می کردند! (راستی آقای کمانگر تحلیل آنروز شما در این مورد چقدر واقعی بود؟) هرچه بود، آنروز مجاهدین به سیاست انقباض روی آوردند و آن سیاست را نیز با همه تبعات آن به پیش بردند. آنزمان در عین وجود شرایط عینی ولی اساسا سرنگونی رژیم در چشم انداز نبود. جامعه در یک "موقعیت انقلابی" بسر نمی برد. بنابراین نه حرکت به سمت تشکیل یک جبهه فراگیر از زمینه های مادی برخوردار بود و نه گسترش شورا دو سه سال بعد از آن تاریخ می توانست از جدیت چندانی برخوردار باشد.

امروز اما شرایط، کیفی متفاوت با گذشته است. سه راه در مقابل مجاهدین وجود داشت. یا در پیش گرفتن سیاست انفعالی "صبر و انتظار" یا ساخت و پاخت از بالا بسان خمینی در راستای یک راه حل ارتجاعی - استعماری و یا "گشایش به سوی خلق" و حرکت به جانب سازمان دادن "جبهه خلق" و با پذیرش تمامی تبعات آن! مواجهه با دشواریهای پیش رو بدون برخورداری از یک سازمان قدرتمند و یکپارچه و یک ساختار سیاسی قابل اعتماد و آزمایش شده، غیرممکن است. این را هر دانش آموز مدرسه سیاست بایستی بداند که از موضع ضعف به آوردگاه اتحاد و ائتلاف سیاسی نمی توان رفت. این را بیش از همه "چپ سنتی" ما می داند! بسیاری از بهانه گیریهای رفقا! و نه انتقادات اصولی، نسبت به شورای ملی مقاومت در گذشته و طرح "جبهه همبستگی" در حال، ریشه در اختلافات مشخص سیاسی ندارند. یک پای مخالف خوانیها تیس از هضم شدن در ائتلاف سیاسی است. فکرش را بکنید! آرمهایی که سالها از درون خانه های تیمی و تحت عناوین مستعار، بدون یک برخورد جدی با بیرون خود به انتشار بولتن و نشریه و خبرنامه دست می زدند. بحثهای سیاسی و مبارزات ایدئولوژیکیشان را همواره روی صفحات نشریات و اخیرا صفحات اینترنتی انجام می داده اند. در صورت غلط درآمدن تحلیلهایشان نه خود احساس مسئولیتی در انتقاد از آن موضع گیریها می کرده اند و نه امکان دسترسی به آنان از بیرون وجود داشته است! حالا بایستی نمایندگان خود را بدون ماسک و با اسامی واقعی روانه شرکت در یک ائتلاف علنی نمایند. در موضع گیری هایشان مسؤلانه برخورد کنند و از همه مهمتر جوابگو باشند. از همه بدتر قلت عددی خود را نیز در کنار دیگر داراییهای سیاسی و تشکیلاتی خود به نمایش بگذارند. نه فقط شناسنامه که کارنامه مبارزاتی خود را نیز عرضه نمایند! بهر حال ..

یک پیشنهاد

آقای کمانگر از مجاهدین خواسته اند "کلیه زندانیان و ناراضیان را از جهمی که برایشان در عراق درست کرده اید، نجات دهید و ضمن پوزش خواهی علنی، به حقوق شهروندی و از جمله انتقال آنها به یک کشور امن احترام گذارید!"

ضمن حمایت! از این خواست شما! پیشنهاد می‌کنم به جای حمایت نسبی، عملاً ترتیب حرکت تعدادی اتوبوس به سمت قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش را بدهید و از "سازمان حقوق بشری! دیده بان" هم که بسیار علاقه مند به زندانیان مجاهدین و بی‌علاقه نسبت به تک‌وتوک! زندانیان "جمهوری اسلامی" بوده و شما هم احتمالاً بی‌نظرانه از آن شاهد آورده اید، تقاضای تهیه چند عدد پاسپورت پناهندگی و یا در صورت عدم امکان، حداقل چند عدد ویزای نا قابل نموده بدین ترتیب در عمل خدمت بزرگی به کلیه ناراضیان مجاهدین نموده و آنان را از جهنم عراق نجات دهید. در این رابطه مسئول شورای ملی مقاومت نیز همواره اعلام آمادگی کرده و تسهیلات لازم را پیشاپیش تضمین نموده است. در غیر اینصورت از این موضع‌گیری شما چه برداشتی جز هم‌دهانی ناخواسته با بلندگوهای رژیم جمهوری اسلامی می‌توان داشت؟

تشکیل جبهه فراگیر، شرط دست بالا داشتن آلترناتیو دمکراتیک

آقای کمانگر به چهارطیف سیاسی عمده در صحنه مبارزه سیاسی اشاره دارد. تحلیل‌های مختلفی از صف بندی‌ها و ماهیت نیروهای سیاسی از جانب جریان‌ها درگیر در صحنه سیاسی ایران ارائه شده است. روی این تحلیل‌ها می‌توان بحث کرد ولی در مقابل نیروهای سیاسی گوناگون در شرایط کنونی دو "گزینه" بیشتر وجود ندارد.

گزینه اول - کودتا

نیروهای بالقوه این گزینه را می‌توان شامل طیف گسترده‌ای دانست که علیرغم تفاوت‌های فاحش به لحاظ پایگاه طبقاتی، ایدئولوژی و خواستگاه اجتماعی، در نهایت به راه حل از بالا معتقد هستند. یکسر این طیف در خارج حاکمیت (سلطنت طلبان) و سر دیگر در راس حاکمیت (ولایت طلبان!) قرار دارند. در راستای تحقق راه حل از بالا دو سناریو را می‌توان تصور کرد، یکی اشغال نظامی ایران توسط آمریکا و دیگری کودتا و اعلام حکومت نظامی توسط نیروهای درون حاکمیت. امکان بازگشت سلطنت برخلاف تصور خیلی‌ها یکی از کم احتمال‌ترین سناریوهای ممکن می‌باشد. این تحول جز از طریق اشغال نظامی ایران توسط آمریکا امکان پذیر نیست.

سناریوی دیگر که بسیار به واقعیت نزدیکتر می‌نماید، کودتای نظامی از درون حاکمیت می‌باشد. چهره‌ای که برای این کار مناسب بوده و از قبل هم سرمایه‌گذارهای لازم بروی او انجام پذیرفته است! می‌تواند فی‌المثل یکی مثل "محسن رضایی" فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیرکنونی "مجمع تشخیص مصلحت نظام" باشد که هم مصلحت نظام را بخوبی تشخیص می‌دهد و هم آفازاده خود را از قبل به نزد "هژبر یزدانی" فرستاده است! نکته مهم این است که نظام برآمده از چنین کودتایی، حتماً بایستی نظامی غیر مذهبی، وابسته به آمریکا و سرمایه داری باشد. معطل بزرگ آن اما این است که حکومت ضمناً باید استبدادی باشد.

گزینه آخر - انقلاب

اگر تحلیل مبتنی بر قراردادستن جامعه دریک "وضعیت انقلابی" را قبول داشته باشیم، بنابراین راه حل از پایین نه فقط یک راه حل مطلوب که تنها راه حل ممکن برای تمامی نیروهای ترقیخواهی است که برای یک ایران مستقل، دمکراتیک و سکولار مبارزه می‌کنند. ویژگی این مقطع تجزیه نیروهاست. در این راستا دو جبهه موجود در جامعه یعنی جبهه ضد انقلاب و جبهه اصلاح طلبی بطور مداوم دستخوش تجزیه و تلاشی گردیده و نیروهای بدنه آنها آزاد می‌گردند. حضور عینی یک بدیل انقلابی در سطح جامعه پروسه انکشاف نیرویی را تسریع کرده و جذب نیروهای آزاد شده را میسر می‌سازد. پیروزی انقلاب بدون حضور رزمنده این بدیل انقلابی در متن فعل و انفعالات اجتماعی میسر نیست. بدون "سازمان مجاهدین خلق" امکان شکل‌گیری هیچ آلترناتیو فراگیری وجود ندارد. حرکت در این راستا بیش از هر چیز به یک خانه‌تکانی بنیادی در ذهنیت‌ها و سبک برخوردهای ما نیاز دارد. مسلماً بیشترین مسئولیت بی‌گفتگو متوجه بزرگترین نیرو است.

طرح "جبهه همبستگی ملی" قیام به همین مسئولیت سترگ می‌باشد. در این نقطه مسلماً مقاومت عادلانه مردم ایران درجا نخواهد زد. قدم بعدی شکستن ذهنیت‌های موجود می‌باشد. برای موفقیت این مهم گریزی از دیالوگ مستقیم میان نیروها نیست. "جبهه همبستگی ملی" محکوم به پیروزی است. جای "راه کارگر" بیرون این جبهه نیست!

بیژن نیابتی، ۲۰ آذر ۱۳۸۱